

نقدی بر شرح بوستان دکتر محمد خزائلی^۱

تردید نیست که تألیف کتاب شرح بوستان، از کارهای خوب و ارزشمند آقای دکتر خزائلی است. مؤلف با این کار خدمتی به شعر و ادب فارسی نموده و کوشیده است سیمای ادبی شاعر بزرگ و چیره دستی چون سعدی را هر چه روشتر بنمایاند و عارض دلفریب معانی را از زیر نقاب سطور و کلمات بهتر نشان دهد. گرچه بوستان سعدی از سادگی ویژه‌ای برخوردار است و بلاغت سخن سعدی تا جایی است که نکته مبهم و مجهولی برای خواننده‌ای که زبان فارسی را بدرستی آموخته باشد باقی نمیگذارد، با اینحال بنظر میرسد برای فهم پاره‌ای از ابیات دشوار و آگاهی بر اعلام و نکات ادبی بوستان سعدی، تألیف چنین کتابی ضرورت داشته است. آنگونه که پیش از این نیز دانشورانی چند به شرح بوستان و گلستان شیخ سعدی همت گماشته و علاوه بر شرح واژه‌ها و ابیات دشوار، نکات ادبی و بلاغی این دو شاهکار ادبی را یاد آور شده‌اند و مؤلف نیز به پاره‌ای از این تألیفات در مقدمه کتاب خود اشاره کرده است.^۲

کتاب شرح بوستان خزائلی از ویژگی‌هایی برخوردار است که میتواند برای خواننده سودمند باشد. توضیحات مؤلف در مورد اعلام بوستان و بیان استشادات و تلمیحات سعدی از آیات قرآن مجید درخور توجه است. ریشه‌بسیاری از واژه‌ها اعم از یونانی، ارمنی، پهلوی، اوستائی و غیره بیان شده و ابیات دشوار بوستان شرح گردیده است.

* استادیار بخش فارسی دانشکده ادبیات و علوم دانشگاه پهلوی.

۱- شرح بوستان تألیف دکتر محمد خزائلی، باسی و یک صفحه پیشگفتار و مقدمه و نوزده صفحه فهرست احادیث و آیات قرآن و ۳۱۳ صفحه متن - سازمان چاپ و انتشارات جاویدان - ۲۵۰ ریال.

۲- صفحه ۲۰ از مقدمه کتاب.

نگارنده این سطور هنگام مطالعه و بررسی این کتاب، به نکاتی چند برخورد کرد و چون تصور میکرد بیان آن خالی از فایده نباشد در این مقاله به ذکر آنها پرداخت؛ بسا اذعان اینکه بیان این نکات بهیچوجه از ارزش و اهمیت کار مؤلف نخواهد کاست.

* صفحه ۲۶، بیت ۴ از دیباچه، در مدح ابوبکر بن سعد زنگی:

عجب نیست این فرع از اصل پاك
که جانش برون جست و جسمش به خاک
این بیت بهمین صورت در کتاب شرح بوستان خزائلی آمده و بدینگونه تفسیر شده است: «جان سعد زنگی در فرزندش ابوبکر سعد، گوئی حلول کرده و تنها تن سعد بن زنگی در زیر خاک است و روح او در تن و پیکر فرزندش منشأ اعمال پاك است.»

در نسخه رستم علی یف و مرحوم فروغی و شرح بوستان مصطفائی چاپ هند این بیت بدین صورت ضبط شده است:

عجب نیست این فرع از اصل پاك
که جانش بر او جست و جسمش به خاک
بنظر میرسد ضبط آقای دکتر خزائلی و شرح و تفسیر ایشان خالی از اشکال نباشد. زیرا از مصراع دوم بیت بصورتی که ایشان ضبط کرده اند، معنای حلول روح سعد زنگی در تن فرزندش، استنباط نمیشود. بلکه ضبط صحیح همانست که در نسخه رستم علی یف و مرحوم فروغی آمده و معنای مصراع دوم بیت چنین است: روح سعد بن زنگی در اعلالین و جسمش در خاک جای دارد.

* صفحه ۲۵، بیت ۸ از دیباچه، در مدح ابوبکر بن سعد زنگی:

تنت باد پیوسته چون دین درست
بداندیش را دل چو تدبیر، سست
آقای دکتر خزائلی واژه «تدبیر» را در این بیت بمعنی حيله و نیرنگ فرض کرده و بیت را بدینگونه توجیه و تفسیر کرده اند: «سعدی در این بیت تدبیر را در معنی حيله و نیرنگ بکار برده و با «دین» مقابل آورده است. و معنی بیت چنین میشود: تنت پیوسته مانند دین درست و سالم باد و دل بداندیش مانند نیرنگ و

حیله که پایه‌ای سست دارد، دچار ضعف و سستی شود.»

باید دانست که واژه «تدبیر» در غالب فرهنگ‌های فارسی در معنی «درست اندیشیدن و به پایان کاری نگریستن» و معانی نظایر آن آمده است. و ضرورتی ندارد که بمعنی حیله و مکر آنرا بکار گیرند. چه بامعنای اصلی این واژه بروشنی میتوان بیت مورد نظر را معنی و تفسیر کرد. سعدی در مقام دعای ممدوح میگوید: «امیدوارم پیوسته تن تو مانند دینت درست و دل بدخواهت چون تدبیرش سست و ناپایدار باشد.»

در شرح بوستان مصطفائی چاپ هند نیز بیت مذکور بدینگونه معنی شده است: «تن و دین تو همیشه درست، و دل بداندیش تو و تدبیر او سست باد.»^۱

صفحه ۸۰، بیت ۱۸، باب اول، حکایت نوزدهم:

بلی همچنان بر دعا داشت دست که شه سر بر آورده و بر پای جست
در نسخه‌های مختلف بوستان به جای واژه «بلی»، «ولی» آمده و تناسب آن
با مضمون داستان بیشتر است؛ چه زمینه داستان بدین صورت است که پادشاهی به
بیماری صعب‌العلاجی دچار میشود و چون پزشکان را در معالجه خویش ناتوان
میبیند به توصیه ندیمی دست به دامان پارسائی مبارک نفس میزند و چاره درد
خویش را از او میخواهد و آن پارسا مرد بعد از گزاردن دور کعت نماز، دست نیاز
بدرگاه بی نیاز بر میدارد و تندرستی پادشاه را طلب میکند و پادشاه دردم شفا مییابد.
سعدی در این بیت میگوید: ولی (دوستدار حق) همچنان دست بردعا داشت که
شاه از بیماری شفا یافت. در مورد این کلمه در بهار بوستان چنین آمده است:
«ولی: مفرد اولیاء و بدل است از شیخ صالح.»^۲

صفحه ۱۰۹، بیت ۲، باب دوم، حکایت دوم:

شنیدم که يك هفته ابن سبیل نیامد به مهمانسرای خلیل
زفرخنده خوئی نخوردی پگاه مگر بینوائی در آید ز راه
مؤلف واژه «پگاه» را صبح زود معنی کرده و یاد آور شده است که در این

۱- صفحه ۱۱ شرح بوستان مصطفائی.

۲- صفحه ۳۳ شرح بوستان مصطفائی، چاپ هند. نقل از بهار بوستان.

بیت به معنی صبحانه است. این معنی دوم غریب به نظر میرسد. زیرا در فرهنگهای فارسی، همه جا این واژه به معنی صبح زود، سحر و زمان پیش از صبح آمده است. مرحوم دکتر محمد معین معنی این واژه را « بگاہ و به هنگام » دانسته و در برهان قاطع ریشه اوستایی این کلمه $upa + gâh$ یعنی « بهنگام » ذکر شده است.^۱ بنا بر این معنی بیت دوم چنین است: چون حضرت خلیل بخشنده و سخی بود، به هنگام، غذا نمیخورد و در انتظار می نشست تا شاید بینوایی از راه برسد و با او غذا بخورد. شرح بوستان مصطفائی چاپ هند نیز این معنی را تأیید میکند.^۲ در آنجا اشاره شده که مفعول فعل (خورد) در مصراع اول محذوف است و در بهار بوستان معنی این بیت چنین آمده است: پگاه که طعام نمیخورد سببش چیزی دیگر نبود مگر همین که بینوایی از راه در آید و با هم بخورند.

* صفحه ۱۶۰، بیت ۱۱، باب سوم، حکایت هفتم:

یکم روز بر بنده ای دل بسوخت که میگفت و فرمانده ای می فروخت
این بیت بهمین صورت در کتاب شرح بوستان خزائلی آمده در صورتی که
در نسخه های دیگر چون نسخه فروغی و رستم علی یف و دیگران بدین شکل
آمده است:

یکم روز بر بنده ای دل بسوخت که میگفت و فرمانده اش می فروخت
بدیهی است با توجه به معنی شعر، ضبط آقای دکتر خزائلی خالی از اشکال نیست.

* صفحه ۱۶۹، بیت ۶، باب سوم، حکایت نوزدهم:

... اگر مرد عشقی کم خویش گیر و گرنه ره عافیت پیش گیر

آقای دکتر خزائلی در پاورقی کتاب یاد آور شده اند که « کم خویش گرفتن »

به معنی خود را به چیزی نشمردن است و حال آنکه در اصطلاح شاعران قدیم « کم کسی گرفتن » در معنی « کسی را ترک کردن و رها ساختن » استعمال میشده است. چنانکه

۱- برهان قاطع به تصحیح دکتر معین ذیل واژه « پگاه » صفحه ۴۱۴، جلد اول.

۲- شرح بوستان مصطفائی چاپ هند صفحه ۳۶.

در شعر انوری این معنی مشهود است:

گر دل کم یار گیری نیکستی
با عمر همی بود قرار همه کار
و یا در این بیت:

دوش به یگبارگی یار کم ما گرفت
چون دل ماتنگ دید خانه دگر جا گرفت
در باب هفتم گلستان، در جدال سعدی بامدعی نیز این ترکیب درست در همین
معنی به کار رفته است: مهین توانگران آنست که غم درویش خورد و بهین درویشان
آنست که کم توانگران گیرد.^۲

در فرهنگ معین در ذیل کلمه «کم گرفتن» چنین آمده است: «کم گرفتن کسی
را» معادل است با «ترك کردن»، «وا گذاشتن» و «نادیده انگاشتن».^۳
* صفحه ۲۰۳، بیت ۱۲، باب چهارم، حکایت نوزدهم:

به غلطاق و دستار ورختی که داشت
زبالا به دامان او در گذاشت
این بیت به همین صورت در کتاب شرح بوستان خزائلی آمده و مؤلف در
ذیل صفحه اینگونه توضیح داده است: «غلطاق: لفظ ترکی، چوب بندی زین، پارچه
کهنه، زن پیر بد سابقه» که در اینجا معنی دوم مراد است. در نسخه های رستم علی یف،
مظاهر مصفا، مرحوم فروغی و شرح بوستان مصطفائی چاپ هند، این بیت بدین
صورت ضبط شده است:

بغلطاق و دستار ورختی که داشت
زبالا بدامان او در گذاشت
یعنی به جای واژه «غلطاق»، «بغلطاق» به فتح باء و غین آمده است. در
فرهنگ های آندراج و معین، معنی این واژه «کلاه»، «نوعی جبهه صوفیان»
و «برگستوان» ذکر شده است. مجدالدین همگر، این کلمه را در معنی کلاه یا جامه
به کار برده و گفته است:

۱- گنج سخن، دکتر صفا، جلد اول، ص ۳۹۰. ۲- کلیات سعدی به تصحیح فروغی، صفحه ۱۹۷.
۳- فرهنگ معین، جلد دوم، صفحه ۳۰۷۴.

به مشکین سنبلیت بالای لاله به سیمین سوسنت زیر بغلطاق
در شرح بوستان مصطفائی نیز واژه « بغلطاق » به فتح اول و دوم به معنی
نوعی کرته و کلاه آمده است. ۱

« صفحه ۲۰۷، بیت ۱، باب چهارم، حکایت بیست و چهارم:

بگیرد خردمند روشن ضمیر زبان بند دشمن زهنگامه گیر
این بیت در نسخه مرحوم فروغی ورستم علی یف بدین صورت آمده است:
نگیرد خردمند روشن ضمیر زبان بند دشمن زهنگامه گیر
آقای دکتر خزائلی فعل «نگیرد» را «بگیرد» فرض کرده و مصراع اول را اینگونه
معنی کرده اند: «از سخنان هنگامه جویان و هنگامه گیران برای دفع زبان دشمنان باید
استفاده کرد.» با توجه به ابیات پیش و پس بیت مذکور، نادرستی نظر ایشان
آشکار می‌گردد:

گرآنی که دشمنت گوید مرنج وگر نیستی گو برو باد سنج
نگیرد خردمند روشن ضمیر زبان بند دشمن زهنگامه گیر
نه آئین عقلست و رای و خرد که دانا فریب مشعبد خورد
بنابر این معنی بیت مورد نظر چنین است: خردمند دانا، یاوه گوئیهای هنگامه
جویان را به چیزی نمی‌گیرد.

« صفحه ۲۴۷، بیت ۶، باب هفتم، حکایت پنجم:

دو کس جنگ دیدند و آشوب و جنگ پراکنده نعلین و پرنده سنگ
یکی فتنه دید از طرف بر شکست یکی در میان آمد و سر شکست
این دو بیت در اغلب نسخه‌های بوستان بهمین شکل ضبط شده در شرح بوستان
دکتر خزائلی تفسیر آن بدینگونه است: «پراکند و برنده سنگ بیان وصف است
برای دو تن که دچار جنگ و آشوب شده‌اند و در بیت بعدی ناظران جنگ
را شناسانده است. گروهی از ناظران فتنه را دیده و چون در کنار دو جنگجو

ایستاده اند، در نتیجه برخورد با جنگجویان پهلویشان میشکند. دسته دیگر از ناظران برای میانجیگری در میان دو جنگجو می آیند و سرشان میشکند.»

شارح محترم واژه «بر» را در معنی «پهلو» گرفته و در نتیجه بیت را از معنی اصلی خود دور ساخته است. لفظ «بر» جزئی از فعل مرکب «برشکست» است. مؤلفان برهان قاطع، آنند راج و معین «برشکستن» را کنایه از برگشتن، وا گذاشتن و اعراض نمودن دانسته اند. پس بهتر است ابیات مذکور بدین صورت معنی شود: دونفر گرد و غبار جنگ دیدند و مشاهده کردند که متخاصمان به یکدیگر سنگ و کفش می اندازند یکی در میان معرکه رفت تا میانجی شود، سرش را شکستند اما دیگر از گوشه ای برگشت (خود را کنار کشید) در نتیجه از آن غائله به سلامت جست. شرح بوستان مصطفائی چاپ هند این نظر را تأیید میکند و لسی معنائی که در بهار بوستان آمده با آنچه بیان شد اندکی اختلاف دارد. در آنجا بیت دوم، چنین معنی شده است: «یکی فتنه و جنگ دید طرف را گذاشت و سلامت بدر آمد و دیگری به میان رفت و سرش شکست.»^۱

* صفحه ۲۷۳، بیت ۱، باب هشتم، حکایت دوم:

سرش باز پیچید و رگ راست شد و گری نبودی زمن خواست شد
این بیت در نسخه مرحوم فروغی بهمین شکل آمده ولی در نسخه رستم علی یف بدین صورت ضبط شده است:

سرش باز پیچید و رگ راست کرد و گری نبودی زمن خواست کرد
آقای دکتر خزائلی مصراع دوم بیت را اینگونه معنی کرده اند: «اگر یزشک حاذق نبود زمان و روزگار او سپری میشد.» ایشان واژه «زمن» را به فتح میم خوانده و از آن معنی روزگار را در نظر آورده اند. در صورتی که واژه «زمن» به فتح زاء و میم در فرهنگهای فارسی و عربی بغیر از معنی روزگار، در معنی برجای ماندن و از دست دادن عضوی از اعضای بدن و نظایر آن آمده و صفت آن یعنی لفظ «زمن»

به کسر میم که در این بیت مورد نظر است، به معنی برجای مانده و بیمار ضبط شده است. در بهار بوستان نیز واژه «زمن» ، برجای مانده، معنی شده و در شرح بوستان مصطفائی معنی مصراع دوم این بیت بدینگونه آمده است: اگر آن حکیم نمیبود آن نبرد آزمای زمن و جامانده میشد. ^۱ این معنی اخیر درست بنظر میرسد. چه، مقصود سعدی اینست که اگر آن پزشك حاذق نبود بیمار برای همیشه زمین گیر میشد.

* صفحه ۲۷۵، بیت ۵، باب هشتم، حکایت سوم:

چو مردانه رو باشی و تیز پای به شکرانه پاك است پایان پپای
مؤلف، این بیت را درست بهمین صورت ضبط کرده و اینگونه درباره آن توضیح داده است:

۱- شکرانه: ترکیبی است شبیه شاگردانه «حق شکر»

۲- پایان به پای: یعنی مراقب عاقبت کار باش.

در نسخه فروغی و مظاهر مصفا و رستم علی یف و شرح بوستان مصطفائی چاپ هند، بیت مذکور بدین صورت ضبط شده است:

چو مردانه رو باشی و تیز پای به شکرانه باکند پایان پپای
بنظر میرسد که معنای بیت بصورت اخیر آنقدر روشن است که نیازی به شرح و تفسیر ندارد. منظور اینست که بشکرانه اینکه خدا به تو نیروی بازو داده ناتوانان را دستگیر باش.

ابیات پیش و پس بیت مذکور چنین است:

| | |
|-----------------------------|----------------------------|
| زمستان درویش در تنگسال | چه سهل است پیش خداوند مال |
| چو مردانه رو باشی و تیز پای | به شکرانه باکند پایان پپای |
| به پیر کهن بر ببخشد جوان | توانا کند رحم بر ناتوان |

در مورد این کتاب گفتنی زیاد است ولی به علت پرهیز از اطاله کلام بهمین مقدار بسنده میشود.